

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

نویسنده: مؤنيسای جی الچین

برگردان از: آمادور نویدی

۳۱ مارچ ۲۰۱۷

## تروتسکیسم ضدانقلاب در خفاء- (۲)



مؤنيسای جی. الچین



تروتسکی

### پایگاه اجتماعی تروتسکیسم

ما برخی از جزئیات پیشینه زندگی سیاسی تروتسکی را شناسایی کرده ایم، اما تروتسکیسم کار و بار یک مرد نیست. ویژگی یک فرد نیست. تروتسکیسم یک پدیده اجتماعی است. این واقعیت که تروتسکی در انقلاب بود در چشم افراد ناآگاه اعتبار خاصی به بیانیۀ او می‌افزود. در این صورت، مانند بسیاری موارد دیگر، عنصر شخصی را نمی‌توان نادیده

گرفت. اما حتی اگر تروتسکی وجود نداشت، نوع اپوزیسیون انقلاب که او نماینده اش بود، بیان خودش را پیدا می‌کرد. تروتسکیسم در هر مرحله از جنبش انقلابی تغییر حالت داده است بدین دلیل که بیان گرایش طبقه خاصی، یعنی، خرده بورژوازی است.

زمانی کارل مارکس درباره این طبقه گفت که این «طبقه ای انتقالی است که در آن منافع دو طبقه به طور همزمان گند به پیش می‌رود». خرده بورژوازی در مقیاس بزرگ، خودش را بین پرولتاریا و بورژوازی می‌بیند و تلاش می‌کند که در مقیاس بزرگ، به موقعیت بورژوازی رشد کند، اما بورژوازی با استفاده از قدرت تمرکز و مرکزیت سرمایه، او را به طور مداوم به سطح پرولتاریا می‌راند. خرده بورژوازی، از نظر ذهنی، آرزو می‌کند که ثروت مند بشود، و به فراز قدرت اقتصادی سرمایه داری برسد؛ اما از نظر عینی، با این حال، بدین دلیل که سرمایه داری زمین زیر پای او را خالی می‌کند، منافع او با مبارزه علیه سرمایه داری گره خورده است، برای این که تحت سوسیالیسم او به یک عضو درگیر در کارمولد مفید تحول می‌یابد، و بدین دلیل که تنها تحت یک سیستم سوسیالیستی است که خرده بورژوازی امروز یک عضو آزاد جامعه خواهد شد، که از آینده نمی‌ترسد. خرده بورژوازی به عنوان یک طبقه، بنابراین، مردد است. مارکس گفت، منافع دو طبقه، در آن «همزمان گند» می‌شود. این بدان معناست که خرده بورژوازی نمی‌تواند مانند بورژوازی بزرگ برای همیشه ضدانقلابی باشد، اما باز هم نمی‌تواند همواره مانند پرولتاریا با انقلاب بماند. خرده بورژوازی از بورژوازی بزرگ می‌ترسد، اما از انقلاب هم می‌ترسد. برخی از بخش‌های خرده بورژوازی جذب انقلاب می‌شوند که نشان‌دهنده منافع آینده آن‌هاست، اما آن‌ها در مقابل مسیر تند و تیز مبارزه انقلابی شانه خالی می‌کنند. اساساً آن‌ها خواهان سازش طبقاتی اند، برای این که نزدیک به قلب خرده بورژوازی هیچ چیزی عزیزتر از سازش اجتماعی نیست. با این حال، آن‌ها احساس می‌کنند که سازش اجتماعی به معنای حکم مجازات خود آن‌هاست. بنابراین، زمانی که پرولتاریا یک جنبش انقلابی قوی را گسترش دهد، بسیاری از عناصر خرده بورژوازی بدون مقاومت به اردوی انقلابی کشیده می‌شوند، اما خودشان را با ماسک «چپ افراطی» می‌پوشاند که فقط «افراط گری» خود علیه کسی را اظهار کنند. آن‌ها سیستم سرمایه داری موجود را مقصر می‌دانند، اما آن‌ها همچنین انقلاب و رهبرانش را مقصر قلمداد می‌کنند. از آنجایی که انقلابی واقعی نیستند، تنها قادرند به وسیله انقلاب رهبری شوند، آن‌ها اغلب غرور و خودرأیی بسیار زیادی گسترش می‌دهند، و خودشان را «تنها» انقلابیون «واقعی» می‌بینند، و انقلابیون واقعی را به «دگماتیک» و «کوته فکر» متهم می‌کنند.

### **رویکرد تروتسکی نسبت به انقلاب همان دیدگاه خرده بورژوازی است.**

این واقعیت که تروتسکی نه یک دکاندار بود و نه یک خرده صنعت‌گر، نباید آن‌هائی را که با تفسیر مارکسی جنبش‌های اجتماعی آشنا نیستند، بترساند. مارکس می‌گوید، نباید مفروض شود، آن‌هائی که نماینده خرده بورژوازی هستند «همه مغازه دار، یا قهرمانان مشتاق طبقه کوچک مغازه دارند».

از نظر فرهنگی و با موقعیت فردی، آن‌ها ممکن است قطب متضاد اعضای طبقه مغازه دار باشند. این آن چیزی است که آن‌ها را تبدیل به نمایندگان سیاسی خرده بورژوازی ساخته است. از نظر عقلانی آن‌ها شکست خورده اند تا فراتر از آن محدودیت‌های مادی بروند، که بر خرده بورژوازی با شرایط وجود خرده - بورژوازی تحمیل شده اند. متعاقباً، آن‌ها در زمینه تئوری، مجبوراند به سوی همان آرمان‌ها و راه‌های حلی بروند که در عرصه عملی زندگی، خرده بورژوازی مجبور شده است با منافع مادی و موقعیت اجتماعی خود به سوی آن‌ها برود. به طور کلی که صحبت کنیم، همواره

چنین‌ست رابطه بین نمایندگان سیاسی و ادبی یک طبقه و طبقه‌ای که آن‌ها نمایندگی می‌کنند.» (کارل مارکس، هجدهم برومر لوئیس بناپارت، نسخه انگلیسی، صص. ۵۸-۵۹).

### تأثیر خرده بورژوازی در انقلاب روسیه چه بوده است؟

تا اوایل سال ۱۹۰۸، لنین، که درباره‌ی رویزیونیسم مارکسیسم صحبت می‌کرد، خطر آن را چنین توضیح داد: «در هر کشور سرمایه داری، همواره افشار گسترده‌ای از خرده بورژوازی، و خرده مالکان در کنار پرولتاریا می‌ایستند.

... این کاملاً طبیعی‌ست که مفهوم جهانی خرده – بورژوازی باید بارها و بارها، از طریق صفوف گسترده‌ی احزاب کارگری باز شود. این کاملاً طبیعی‌ست که باید این‌طور باشد، و حتی تا تحول انقلاب پرولتری چنین‌ست، برای این (امر) خطائی بزرگ خواهد بود که فکر کنیم که برای تحقق چنین انقلابی، پرولتاریزه کردن «کامل» اکثریت جمعیت ضروری‌ست. چیزهایی که ما اکنون اغلب تنها در حوزه نظری تجربه می‌کنیم: استدلالات علیه اصلاحات تئوریک نسبت به مارکس – چیزی که از طریق تجربه به‌تئهایی در مورد مسائل خاص جداگانه جنبش کارگری، مانند اختلافات تاکتیکی با رویزیونیست‌ها و جدائی از آن‌ها بر این مبناست - زمانی که انقلاب پرولتری تمام سؤالات بحث انگیز را تیز می‌کند، کل طبقه کارگر هنوز باید با نسبت‌های بزرگتر غیرقابل مقایسه‌ای تجربه کند و تمام اختلافات بر نقطه‌هایی متمرکز شود که مستقیم‌ترین تأثیر را بر تعریف رفتار توده‌ها، و نیرو، در گرماگرم مبارزه و جهت جداکردن دشمنان از دوستان دارد، تا متحدان بد را به دور ریزد و با ضربات تعیین کننده‌ای با دشمن مقابله نماید.» (و. آی. لنین، مجموعه آثار، جلد ۱۲، نسخه روسی، ص. ۱۸۹).

لنین با روشن بینی یک نابغه، فرارسیدن مبارزه انقلاب پرولتری با «متحدان بد» خود را که ناشی از خرده بورژوازی‌ست، پیش‌بینی کرد.

نقش چنین متحدان بد چیست؟ بیست سال بعد ستالین این‌را توضیح داد:

«از آنجائی که پرولتاریا در خلاء زندگی نمی‌کند، اما در خود زندگی واقعی و حقیقی با تمام تنوع آن زندگی می‌کند، عناصر بورژوازی که براساس تولید خرد دوباره متولد شده اند، «پرولتاریا را از هر طرف با عناصر خرده – بورژوازی احاطه می‌کنند، در پرولتاریا نفوذ می‌کنند، آن‌را از روحیه می‌اندازند، و به طور مستمر در درون پرولتاریا سرشت خرده – بورژوازی، فردگرایی، انتقال از شور و شوق به سودازدگی را وارد می‌کنند» (لنین، جلد ۲۵، ۲، ۱۹۰). و در نتیجه در درون پرولتاریا و حزبش برخی نوسانات و برخی تردیدها را به وجود می‌آورند.

«این ریشه و اساس هر نوع نوسان و انحراف از خط مشی لنینیستی در صفوف حزب ماست.» (جی. ستالین، مسائل لنینیسم، چاپ دهم روسی، ص. ۲۳۴).

ستالین در مبنای لنینیسم خود در این باره، به طور خاص بیش‌تر شرح می‌دهد:

« همه‌ی این گروه‌های خرده – بورژوازی به نحوی از انحاء در حزب نفوذ می‌کند که در آن عنصری از تردید و فرصت‌طلبی؛ از همپاشیدگی و عدم اعتماد را معرفی کنند. گروه‌بندی (فراکسیونیسم) و انشعابات، به هم‌ریختگی و تضعیف حزب از درون اصولاً باتوجه به (وجود) آن‌هاست. مبارزه با امپریالیسم با چنین «متحدانی» در پشت یک‌کنفر به همان بدی‌ست که بین دو آتشی گرفتار باشیم، که از هر دو طرف، از جلو و از عقب می‌آیند. بنابراین، در جنگ نباید هیچ پناهی به چنین عنصری داد، و جهت مبارزه موفقیت آمیز علیه امپریالیسم، اخراج بی امان آن‌ها از حزب یک پیش‌شرط است.» (جوزف ستالین، مبنای لنینیسم، نسخه انگلیسی، ص. ۱۲۱).

مفهوم تروتسکیسم به عنوان نماینده نفوذ خرده بورژوازی در عناصر خاصی از پرولتاریا و حزب کمونیست بارها در قطعنامه های کنگره های حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی بیان شد. سیزدهمین کنگره (سال ۱۹۲۴) اینگونه اعلام کرد:

«در وجود حضور این شخص «اپوزیسیون» ما نه تنها تلاش برای تجدیدنظر در بلشویسم و نه تنها یک حرکت مستقیم به جدائی از لنینیسم روبه رو هستیم، بلکه همچنین به وضوح یک انحراف خرده - بورژوازی بیان شده است. کوچکترین شکی وجود ندارد که این «اپوزیسیون» به طور عینی منعکس کننده فشار خرده بورژوازی علیه موقعیت حزب پرولتاریا و سیاست‌هایش است.»

دوباره در سال ۱۹۲۷، پانزدهمین کنگره، حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی موقعیت تروتسکی - زینویف - کامنف را چنین مشخص کرد:

«انکار امکان ساختمان سوسوسیالیسم پیروزمند در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و متعاقباً انکار سبک سوسیالیست روسی انقلاب ما؛ انکار نوع سوسیالیستی صنعت دولت؛ انکار مسیرهای سوسیالیستی توسعه در روستاها تحت شرایط دیکتاتوری پرولتاریا و سیاست اتحاد پرولتاریا با توده های اساسی دهقانان برمینای ساختمان سوسیالیسم؛ و درنهایت، انکار واقعی دیکتاتوری پرولتاریا در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی («ترمیدور\*») و گرایش به سرسپردگی (کاپیتولاسیون) و شکست‌گرایی مرتبط با آن، همه این جهت‌گیری‌های ایدئولوژیک، اپوزیسیون تروتسکی را به ابزار دمکراسی خرده - بورژوازی در درون اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به یک نیروی کمکی برای سوسیال - دمکراسی بین المللی خارج از مرزهای خود مبدل ساخته است.»

تروتسکی به عنوان یک فرد تنها نماینده ای از یک طبقه اجتماعی خاص، و روشنفکری خرده - بورژوا بود. او از مخالفت با انقلاب و حزب کمونیست آغاز کرد، و با رهبری ضدانقلاب پایان یافت. همان‌طور که انتظار می‌رفت، تروتسکی به جنبش انقلابی طبقه کارگر کشیده شد، اما هرگز به توانائی نیروهای انقلابی جهت انجام انقلاب به یک نتیجه موفقیت آمیز باور نداشت و او همواره از جوهر و ماهیت حزب پرولتری نفرت داشت. او از فعالیت‌های روزانه خسته کننده برای ساخت و تکمیل سازمان کارگری متنفر بود. تروتسکی زمانی که نظم و انضباط به خود او اعمال می‌شد تنفر داشت، اما او زمانی نظم و انضباط را دوست داشت که به دیگران اعمال می‌کرد. هنگامی که او کمیسز جنگ بود، نسبت به زیردستان خود بی‌رحم بود، و هنگامی که در حزب بلشویک با رأی هزار به یک به اخراج او رأی دادند، حاضر به گردن نهادن نشد.

تروتسکی در طول انقلابی ترین دوره زندگی خود، همواره پُر از سوء ظن بود. هر زمان که انقلاب با مشکلات مواجه می‌شد، او به وحشت می‌افتاد. زمانی که صبر و استقامت لازم بود، او خواستار اقدام تماشائی می‌شد. هنگامی که عقب‌نشینی موقت دستور روز بود، او حامی لاف پهلوانی دروغین بود که منجر به خرابی در روند انقلاب می‌شد. زمانی که انقلاب برای چند پیش‌رفت شتاب گرفته بود، او تأسف «سقوط» انقلاب را می‌خورد، و زمانی که یک پیروزی به دست می‌آمد، او آن را به عنوان یک شکست تقبیح می‌کرد.

تروتسکی در عدم تمایل در اعتراف به اشتباهات خود، و جهت اعمال انتقاد از خود، تنها طبقه خویش را به نمایش می‌گذارد.

چیزی که اپوزیسیون تروتسکی را در زمانی که او هنوز یک اپوزیسیون صرف بود مشخص می‌کرد، عدم درک او از نیروهای محرک انقلاب و رویکردی کاملاً منطقی به حل مشکلات بود، رویکردی که به هیچ وجهی هیچ رابطه ای با واقعیت‌های زندگی نداشت. چیزی که بعد، زمانی که او پیش‌تاز ضدانقلاب بود مشخص کرد، اختراع عمدی راه‌ها و

ابزارهایی جهت ضربه زدن به انقلاب، اتحاد جماهیر شوروی، حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی، و به جنبش کمونیستی در سراسر جهان بود. این تنها هدف تروتسکی و تنها دلیلی برای وجود او شده بود.

تروتسکی زمانی رؤیایی در زندگی خود داشت. او بر این باور بود که قادرست جای لنین را در حزب بلشویک بگیرد. حزب لنینی نمی‌توانست توسط کسی رهبری شود که هرگز یک بلشویک نبوده و همواره علیه لنین بوده است. اما تروتسکی در درک این حقیقت آشکار شکست خورده بود. برای این که تروتسکی خود را در باور به این که او نیروی محرکه انقلابیست در امتیاز کرده بود، انقلابی که او کوچک‌ترین خیال را نمی‌کرد برای او پُست پائینی داشته باشد. از آنجایی که تروتسکی یک روشنفکر خرده – بورژوا بود، نمی‌توانست منافع حزب را در بالای جاه‌طلبی‌های شخصی خویش بگذارد. بنابراین باید خودش را در آشتی ناپذیرترین وجهی به تصویر بکشد. تروتسکی از این موقعیت به قعر لجن‌زاری لغزید که خودش را در آن می‌دید.

تاریخ ده سال گذشته تروتسکی تاریخ سقوط مداوم است. تروتسکی از عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست به یک اپوزیسیون در درون حزب کمونیست سقوط کرد، تا سقوط به دلیل خساراتی که منجر به اخراج او از حزب کمونیست شد، تا سقوط به دشمنی که از اتحاد جماهیر شوروی اخراج شد، تا سقوط به کسی که آذوقه رسان بورژوازی جهان شد که درباره اتحاد جماهیر شوروی دروغ بگوید، تا سقوط به کسی که اختلال علیه نیروهای حزب کمونیست و کمونیست بین الملل را سازماندهی کند، تا سقوط به کسی که به الهام دهنده توطئه‌هایی تبدیل شد که با هدف ترور رهبران انقلاب – قلب انقلاب را هدف گرفته بود.

براستی که، هیچ انسانی تا این حد پستی سقوط نکرده است.

تروتسکی زمانی رؤیای رهبری حزب بلشویک‌ها و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را داشت، ولی بعد رؤیایی دیگر در سر پروراند، که ببیند اتحاد جماهیر شوروی درهم بشکند، که ببیند حزب بلشویک نابود گردد، که ببیند رهبران بلشویسم ترور شوند، که ببیند جنبش کمونیستی خُرد شود، که ببیند کمونیست بین الملل از روی زمین محو گردد. تا قلب او خوشحال شود! چگونه تروتسکی در این چشم انداز از روی بغض و کینه و حسرت نگاه می‌کرد! البته، که او این را بسیار آشکار بیان نمی‌کرد. تروتسکی نمی‌توانست خودش را در برابر جهان افساء کند. این وظیفه شیطانی تروتسکی بود که به نفع خود و با استفاده از عبارات رادیکال، ضدانقلاب را استخدام کند. تروتسکی استاد جعل عبارات بود. اما او همه این اقدامات را هدایت می‌کرد که رؤیای خود را به حقیقت بپیوندد.

در این زمینه او برادر و همکار ماتیو وُل و راندولف هرست، تا ابرامویچ و هامیلتون فیش بود.

**کیوتر با کیوتر باز با باز      کند همجنس با همجنس پرواز**

\* («ترمیدور- سرنگونی رادیکال انقلاب و عقب‌نشینی از اهداف رادیکال تر و ستراتیژی‌ها، به ویژه زمانی که با جایگزینی از شخصیت‌های برجسته ایجاد شود – ویکیپدیا - م»)

**درباره نویسنده:**

ألجین، مونیسای جی. (۱۹۳۹-۱۸۷۸)، در سال ۱۸۷۸ در شهرک یهودی نشین (شتلت) نزدیک کیف، اکر این به دنیا آمد. پس از حضور در مدرسه سنتی یهودیان (چدر) وارد دانشگاه کیف شد، جایی که کار خود را به عنوان یک انقلابی آغاز کرد. در سال ۱۹۰۱، به عنوان رئیس کمیته مرکزی دانشجویان انتخاب شد، در حالی که همچنین عضو گروه

انقلابی فریبهیت بود. در اپریل سال ۱۹۰۳ رژیم تزاری به دلیل نقش او در تشکیل گروه‌های دفاع از خود یهودی دستور دستگیری او را صادر کرد، که در آن زمان مجبور به مهاجرت به ویلنا، پولند شد. در ویلنا او عضو بوند یهودی بود، و برای فعالیت‌هایش دستگیر شد. در طول انقلاب سال ۱۹۰۵ در وین بود، و تمام اعلامیه‌های صادر شده توسط بوند را در آن دوره تألیف و تصنیف می‌کرد. از سال ۱۹۰۷ تا ۱۹۱۰ در هیلدبرگ تحصیل کرد، و در المان تا زمانی بود که جنگ جهانی اول شروع شد. او قادر به بازگشت به روسیه نبود و در سال ۱۹۱۵، به امریکا مهاجرت کرد، جایی که بلافاصله به روزنامه روزانه سوسیالیست «به پیش» کمک نمود. در سال ۱۹۱۷ نویسنده اولین کتاب درباره انقلاب روسیه (روح انقلاب روسیه) بود و زمانی که فدراسیون سوسیالیستی یهودیان در سال ۱۹۲۱ انشعاب کرد، او رابطه اش را با «به پیش» قطع کرد و یکی از اعضای بنیان‌گذار حزب کارگران شد. او یکی از پیش‌تازان سازماندهی در بخش یهودیان حزب، و بنیان‌گذار روزنامه کمونیست روزانه نیدیش «صبح فریبهیت»، و تا هنگام مرگ ویرایشگر آن بود. او همچنین برای سال‌ها یکی از اعضای کمیته ملی حزب کمونیست امریکا بود.

گذشته از مقالات بی‌شمار روزنامه و سرمقالات، او کتاب‌های بسیاری نوشت، و مسؤول ترجمه چندین جلد کتاب از مجموعه آثار لنین به انگلیسی، همچنین مترجم کتاب جنگ دهقانی انگلس در المان، ده روزی که دنیا را لرزان از جان رید، و آوای وحش از جک لندن به نیدیش است. او در ۲۲ نومبر، ۱۹۳۹ درگذشت. دهه‌ها پس از مرگش، و تا زمانی که روزنامه در سال ۱۹۸۸ بسته شد، عکس او در سرصفحه «فریبهیت» چاپ می‌شد.

<https://www.marxists.org/glossary/people/o/l.htm#olgin-moissaye>

**برگرداننده شده از:**

**Moissaye J. Olgin**

**Trotskyism**

**Counter-Revolution in Disguise**

**The Social Basis of Trotskyism.2**

<https://www.marxists.org/archive/olgin/1935/trotskyism/03.htm>